

«توطئه یابی» یا «توطئه پنداری!»؟

«افراطیون» و «انجمنها» به روایت آدمیت.

جلد دوم ایدئولوژی نهضت مشروطیت نوشته فریدون آدمیت، با عنوان «مجلس اول و بحران آزادی» زمانی پیش از این در ۴۲۰ صفحه به وسیله انتشارات روشنگران منتشر شد. در این کتاب، آدمیت از منظر «نخبه‌گرایانه» خود ناکامیهای مشروطیت را در ایام آغازین استقرار آن به بررسی کشیده و تجزیه و تحلیل می‌کند. دکتر احمد سیف، استاد دانشگاه استافورد شایر انگلیس در مقاله‌ای که گزیده‌ای از آن در ادامه می‌آید، به نقد زمینه‌های فکری آدمیت پرداخته و با تکیه بر اسنادی که بررسی کرده است بی‌پاسخ ماندن دیدگاه «نخبه‌گرایانه» آدمیت را که موجب شده «هوشمندان» را رویاروی «افراطیون عوام» ببیند، نشان داده است. با سپاس از دکتر سیف که این مطلب را برای فصلنامه تاریخ معاصر ایران ارسال کرده‌اند در ادامه آن را تقدیمتان می‌داریم.

آدمیت در کتاب مجلس اول و بحران آزادی در موارد مکرر از «مشروطگی» و «حکومت پارلمانی» در ایران سخن می‌گوید و از آن شمشیر چند لبه‌ای می‌سازد که به هر سو که می‌چرخد چیزی غیر از گردن نازک‌تر از موی «افراطیون» نمی‌یابد. غیظ و غضب آدمیت به «افراطیون» ریشه در نگرش او به تاریخ از سویی و به جامعه از سوی دیگر دارد. تاریخ، به روایت آدمیت، باز گفتن کرده‌ها و نکرده‌های نخبگان جامعه است و حرکت جامعه نیز از دیدگاه ایشان، در هر دوره تاریخ تنها «کار اقلیت هوشمند و صاحب دانش و فکر بوده است» (ص ۲۱۲). «افراطیون» نخبگانی بد و خبیث‌اند چون برای حرکت جامعه نمی‌توانند و نمی‌خواهند در انتظار کار اقلیتی هوشمند دست روی دست بگذارند. کوشش آنان برای تسریع حرکت جامعه چون مقبول «هوشمندان اقلیت» نیست، طبیعی و بدیهی است که از سوی آدمیت نیز باید به این صورت آماج حمله قرار بگیرد، چراکه آدمیت در نگرش خود به تاریخ نه فقط نخبه‌گرا که محافظه‌کار نیز هست. «افراطیون»، چه در ایران عصر مشروطه و چه در هر دوره دیگر، ممکن است با ساده‌لوحی عمل کنند و شاید به قدر آن «اقلیت هوشمند» دانش رسمی نداشته باشند.

ولی برخلاف تصویری که آدمیت از آنها ارائه می‌دهد کاسه‌ای زیر نیم کاسه ندارند. انگیزه اصلی حرکتشان پر کردن جیب نیست. زمینه بنیادین دانسته‌هایشان تجربه روزمره زندگی است و به همین دلیل هم هست که گاه ساده‌لوح به نظر می‌آیند. ولی ندیدن این بدیهیات و متهم کردن آنها به توطئه و بدخواهی تنها از کسانی برمی‌آید که در جامعه چیزی غیر از همان «اقلیت هوشمند» نمی‌بینند.

تردیدی نیست که «افراطیون» در درون و بیرون مجلس به حکومت نوپای مشروطه بسی انتقادهای داشتند. آدمیت به جای واریسی این انتقادهای، خیال خود را با تخطئه هر آنچه که نوشته و یا کرده‌اند، راحت می‌کند؛ دلیل این امر هم به گمان من این است که آدمیت از مشروطه تصویر نادرستی دارد و همه کوشش او طبیعی و بدیهی است که در این جا نیاز «صاحبان فکر» باید مورد بازبینی قرار بگیرند. کوشش برای اینکه آدم در دام مارکسیسم مبتدل روسی که همه چیز را با سریشم به جبر تاریخ منتسب می‌کند نیفتد، کوشش بسیار محترمانه و ارزشمندی است، ولی در این راستا آقای آدمیت کمی زیاده‌تر پس پسکی می‌رود و به همین دلیل از آن سوی بام می‌افتد. نهضت مشروطه در ایران به این علت پدید نیامد که در ایران با یک بحران در حوزه‌ی اندیشه روبه‌رو بودیم، بلکه جامعه ایران با یک بحران همه‌جانبه اقتصادی، سیاسی روبه‌رو بود و این بحران همه‌جانبه در درون نظام مطلقه راه‌حل نداشت. عمده کردن نقش آن «اقلیت هوشمند» به همان مقدار نادرست است که به قول آدمیت ارائه تصویری رمانتیک از مردم. نه فقط در این دوره بلکه در تمام دوره‌های تاریخی هرگاه که این دو نیروی اجتماعی با هم همراه بوده‌اند جامعه متحول شده و هر آنگاه که چنین نبوده همان نظامات قبلی در پوششی جدید از میان خرابه‌های به جامانده از یک دوره اغتشاش سر برآورده است، و مشروطه از این قاعده مستثنی نبود.

آدمیت اگرچه بخش عمده کتابش را در ناسزاگویی غیرانتقادی به «افراطیون» و «انجمنها» سیاه می‌کند ولی ناگهان انگار که خواب‌نما شده باشد، می‌نویسد: «علت فاعلی <انحطاط> مجلس را در خودش باید جست نه در رفتار انجمنها» (ص ۱۴۱). بعید می‌دانم که خود آدمیت بدانند که پیامد همین یک جمله برای تحلیلی که در این کتاب ارائه می‌دهد چقدر «زبان‌آور» است! پرسش اساسی این است که چرا آدمیت به جای کوشش برای یافتن این «علت فاعلی» به واریسی چیزهایی پرداخته است که به گفته خودش نمی‌توانست علت فاعلی انحطاط مجلس باشد؟

وکلائی مجلس اول در همان دوره، و آدمیت اکنون، بی‌امان بر «انجمنها» می‌تازد و همه مشکلات را برگردن انجمنها می‌گذارد ولی با اندکی دقت دم خروس از زیر قبا بیرون می‌زند که در این نحوه نگرش حلقه مفقوده‌ای است که مهم نیز هست. بر وکلای

دوره اول ایرادی نیست چرا که خودشان به قول معروف یک طرف این «دعوا» هستند ولی درک نگرش آدمیت به این قضایا بسیار دشوار است. باری، به بررسی گوشه‌هایی از مشکلات بپردازیم.

متن گزارشی را در دست داریم از حسینقلی خان نظام‌السلطنه که به وکیل الدوله نوشته است. حسینقلی خان مشروطه پیشکار آذربایجان بود و بعد هم نخست وزیر شد. در انجمنها، مثل دیگر دولتمردان سخن می‌گوید: «شهر و بیرونها به واسطه تشکیل این انجمنها و دخالت‌های خارج از تکلیف آنها امنیتی ندارد» در دو سه سطر بعد، ولی، می‌گوید «حضرت ولیعهد [محمدعلی شاه بعدی] مخالف رضایت شاه و منکر مجلس ملی و مشروطه است» که البته داستان تازه‌ای نیست و جزئیاتش را می‌دانیم. ولی حرف‌های تازه‌تری هم می‌زند که می‌خوانیم: «هرچه من پیغام می‌کنم که حرکت شما باید مطابق نقشه طهران که مرکز است باشد، امر و نهی و مداخله شما در کار حکومتی زمینه نظم را گسیخته است، چون رجاله هستند اثر نمی‌کند» تا اینجا هم حرفی نیست. زمینه گسیخته شدن نظم را فهمیدیم و محمدعلی شاه هم در تجربه زندگی‌اش «رجاله» بود، پس با این نظر هم مخالفتی نیست ولی دنباله ماجرا خواندنی است: «با وجودی که به همه آنها حالی کرده‌ام که من از شما و با شما هستم باز پیشرفت ندارد». البته از «نقشه تهران» اطلاع نداریم. ولی بدبین نباشیم؛ شاید منظور سوئی نداشته است؛ امیدواریم باز ادامه می‌دهد: «به هر حال ما مشغول تخفیف نفوذ مجلس در امور حکومتی هستیم و این خیالات به ولایات هم سرایت کرده است تا چه پیش آید». از مرکز هم خبر رسیده است که «ملاها از آن جوش و خروش افتاده‌اند و کار مجلس سست شده است». به هر تقدیر، «از دوام و پیشرفت نکردن مجلس ملی هم اطمینان داشته باشید»^۱ درباره این سند تنها به یک نکته اشاره می‌کنم و آن داستان «عدم امنیت» تبریز است. در این باره به دو سند اشاره می‌کنم از وزیر مختار انگلیس درباره اوضاع تبریز، اگرچه می‌نویسد که «انجمن چندان طرف توجه عموم واقع نیست» ولی «از طرفی شیوخ علمای شهر باکمال تغییر به مخالفت قواعدی که ایشان را از اهمیت و منافع شخصی محروم می‌دارد قیام نموده‌اند. ملاکین نیز معتقدند که چرا بایستی انجمن قیمت گندم و گوشت را تنزل دهد تا ایشان از فوایدی که می‌بردند بازمانند»^۲ و اما سند دیگر روشن‌تر است: «نکته خیلی حیرت‌افزا این بود که با وجود جنبش و هیجان عامه به واسطه عدم اعتماد به مواعید شاهانه مع ذلک با یک طریقه قابل تحسینی در تمام شهر تبریز نظم و امنیت برقرار بود»^۳ و اما بپردازیم به

۱. ابراهیم صفایی. اسناد سیاسی. تهران، ۱۳۵۵. ص ۳۴۲ - ۳۴۵.

۲. کتاب آبی، گزارشهای محرمانه وزارت امور خارجه انگلیس درباره انقلاب مشروطه ایران. به کوشش

احمد بشیری. تهران، نشر نو، چاپ دوم، ۱۳۶۳. ۳. کتاب آبی. جلد اول، ص ۳۲.

زمینه‌های انتقاد «افراطیون» از مجلس.

قبل از هر چیز، نکته‌ای که تفسیر برنمی‌دارد این است که بخش عمده‌ای از دولت‌مردان حکومت پیش از مشروطه هنوز بر سرکار بودند و از آن مهم‌تر می‌خواستند به همان شیوه قدیمی حکمرانی کنند. و همان‌طور که در گزارش نظام‌السلطنه دیدیم همه کوشش آنان به این معطوف بوده که نفوذ مجلس را تخفیف بدهند. حکومت کردن به همان روال ورشکسته قبلی با جو حاکم بر ایران آن روز جور در نمی‌آمد. این نکته در نشریات «افراطیون» و در شبنامه‌ها حضوری چشمگیر دارد ولی آدمیت که پیشاپیش آنها را تخطئه کرده است این وجه را نمی‌بیند و همین است که روایت او از مشروطه‌خواهی در ایران بسیار معیوب می‌شود. مداخله «انجمنها» و «مزاحمت‌های «افراطیون» در امور حکومتی که این همه مورد استناد آدمیت قرار می‌گیرد در عمل چیزی غیر از تصادم بین این دو نیروی اجتماعی نبود. یک نیرو که قدرت و سابقه و «تجربه» حکومت کردن داشت و بر سریر حکومت نشسته و نمی‌خواست به این آسانی و سهولت از آن امتیازات دست بردارد. به همین علت هم بود که همیشه از مشروطه و مشروطه‌خواهی بد می‌گفت. اگر نمی‌شد کل نهضت را وارداتی دانست،^۴ چماق تکفیربایی بودن و الحاد را که از این پاسداران نظام کهن نگرفته بودند. و اما نیروی دیگر، جوان بود و بی‌تجربه با یک آرمانخواهی خام و ناپخته که از همه سو با موانع بی‌شمار می‌بایست روبه‌رو شود اگر شیخ نوری با فریاد و الاسلاما و وامحمدا بر سرشان نمی‌کوفت، امیربهداد با چماق سلطنت بر فرقشان می‌کوبید. ناصرالملک و طالبوف هم با عباى مدرنیت در همان راستا می‌کوشیدند. مجلس اول نیز به جای کوشش برای پاسخگویی به نیازهای انباشته در بطن جامعه و به جای جهتگیری علنی و مشخص در برابر نیروهای گذشته پرست، مردم را به تحمل وضعیت موجود فرا می‌خواند، و این البته ممکن نبود. این نکته به روشنی تمام در این گفته احتشام‌السلطنه بیان می‌شود که «ما به هدف خود رسیده‌ایم و باید حافظ وضع موجود (مشروطه پارلمانی باشیم)» (ص ۲۸۸). به احتمال قریب به یقین «مشروطه

۴. البته چندین دهه بعد، تاریخ‌نگاران طرفدار استبداد مطلقه در ایران، برای نمونه مرحوم محمود محمود و آقای ابراهیم صفایی، که خدایش عمری دراز بدهد، چنین کرده‌اند. محمود که با ذهنیت توطئه سالار خویش مشروطه را «مصیبت عظمی یا بلای مشروطیت» نامید (تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس. تهران، اقبال، ۱۳۵۳، جلد ۸ فصل ۸۹) و آقای صفایی هم که حتی «طرح تأسیس بانک ملی» را توطئه‌ای می‌داند برای «ایجاد دشواری و سختی در کار محمدعلی شاه و پراکندگی قشون او» که «خواستۀ بیگانگان» بود. (اسناد سیاسی، پانویس ص ۳۷۰) از آن گذشته، نظر صفایی را درباره مشروطه آقای دکتر وامقی به این صورت خلاصه کرده است: «مشروطیت ایران ساخته و پرداخته انگلیسها و کلاً به ضرر ایران بوده...» (به نقل از: ایرج وامقی. «وارونه‌نویسی در تاریخ: زندگی امین‌السلطان». اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۶۹ - ۷۰ خرداد - تیر ۱۳۷۲، ص ۶۰).

پارلمانی» را آدمیت افزوده است که اگر این حدس و گمان درست باشد، چه داستانها که نمی‌گوید از راستکرداری تاریخ‌نویسان ما. البته که می‌بایست برای حفظ مشروطه پارلمانی کوشید ولی همه بحث و جدل بر سر این است که آن مجلس تا چه اندازه مختصات یک مشروطه پارلمانی را داشت؟

بی‌آنکه بخواهم درباره «مشروطه پارلمانی» بحث کنم به اشاره می‌گویم که یکی از مهمترین خصیصه‌های چنین پارلمانی حاکمیت قانون بر آن است ولی آیا چنین بود؟ به قول شبنامه‌نویس مشروطه:

واقعا مردم چنین خیال کردند که آقایان [سیدین] مشروطه خواهند، و این پیشرفتها به جهت آقایان است. نه والله! به جهت طغیان ظلم و جور است، هیچ دخلی به آقایان ندارد. بلکه می‌توان گفت که: امروز آقاسید عبدالله و آقاسید محمد حالا مخرب مجلس‌اند، برحسب اغراض شخصی آنها. زیرا که تمام دخالت‌های آنها در مجلس، منافی قوانین مجلس است.^۵

می‌خواهم بر این نکته تأکید کنم که دریایی از ظلم و استبداد و بی‌حقی و بی‌حقوقی در بستر جامعه جاری بود که می‌بایستی مورد توجه مجلس مشروطه قرار گیرد. نه فقط قبل از مشروطه خودسری حکام و قدرتمندان را داشتیم، در طول مجلس اول هم همان داستان ادامه یافت. ادامه همان نظام قبلی را نه تنها در سخن رئیس مجلس داریم بلکه در گوشه‌ای از برخورد مجلس با مسئله زمین و آزادی نیز به چشم می‌خورد. آقای آدمیت با نگرش خاص خویش نمی‌تواند ببیند که علت عمده انتقادهایی که از سوی «افراطیون» و انجمنها به مجلس می‌شد نیز همین بود. دردمندان باید گفت که مجلس آن فرزاندگی و هوشیاری را نداشت که این نکته بدیع را دریابد. با «فحشنامه» خواندن بخش قابل توجهی از اسناد مشروطه که در این راستا کارگشا هستند، ممکن است خیال مورخ کمی راحت بشود ولی تاریخ‌نویسی‌اش بی‌گمان «آب» برمی‌دارد. به همین دلیل است که اگرچه هیچ فرصتی را برای تاختن به انجمنها و «لومین‌های بی‌ریشه» از دست نمی‌دهد ولی کاری به علت آن درگیرها و تصامات ندارد و حتی می‌توان گفت آن علت‌ها را به عمد نادیده می‌گیرد.

به شماری از این شواهد اشاره کنیم. این شواهد نشان می‌دهد که آدمیت با دستچین کردن اسناد درباره اوضاع آن روزگار راستگفتار و درست‌کردار نیست. ابتدا از گزارشهای سفارت انگلیس نمونه می‌آوریم. از مرگ مظفرالدین شاه چیزی

۵. محمد مهدی شریف کاشانی. *واقعات اتفاقیه در روزگار*. به کوشش سیروس سعدوندیان و منصوره اتحادیه. تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲.

نگذشته است که وزیر مختار انگلیس در گزارشی می‌نویسد که «نه به اصلاح کارهای دولت می‌پردازند» و نه در خیال فراهم کردن سرمایه‌ای هستند تا به آن وسیله امور مملکتی را اصلاح نمایند. «سلوک دولت» با مجلس، به نظر وزیر مختار «کلیتاً به طریق مخالفت و ضدیت است». ^۶ این «سلوک» در طول حیات مجلس اول، حتی در دورهٔ صدارت دوبارهٔ اتابک، ادامه می‌یابد. اگر گاه به نظر می‌رسد که شاه «تسلیم» شده است، این مهم ربطی به نفوذ اتابک ندارد؛ توازن قوا در آن لحظهٔ خاص چنین اقتضا کرده بود، کمالینکه به محض آنکه ورق از سوی دیگر برمی‌گردد باز فیل شاه و عملجات استبداد یاد هندوستان می‌کند، که خواهیم دید. گذشته از آن، خود اتابک نیز ناچار می‌شود در موارد مکرر همکاری و همگامی شاه را طلب کند و از حربهٔ «استعفا» استفاده نماید. به گزارش رایس، حتی در همان اوایل کار، اگرچه هنوز «اتابک طرف میل مجلس واقع است» ولی «خود او اظهار خستگی و گفت و گوی مراجعت از ایران را می‌نماید». ^۷

این البته درست است که در این دوره سرتاسر ایران مغشوش و ناامن بود ولی نسبت دادن اغتشاش به «افراطیون» و کردار «انجمنها» به واقع سخن بی‌پایه و سستی است که با شواهد تاریخی نمی‌خواند. اگرچه آدمیت در نگرش کلی خود به جنبش مشروطه چیزی غیر از نخبگان نمی‌بیند ولی واقعیت این است که ایران در آن روزگار گرفتار بحران عمیق و همه‌جانبه‌ای بود که در درون نظام قبل از مشروطه قابل حل نبود. بحران مالی و اقتصادی به ویژه بسیار سخت بود و سه سالهای بسی دورتر باز می‌گشت. «خصوصی‌سازی» بدوی ناصرالدین شاه و جانشین او [فروش خیال‌صجحات] و استقراضهای امین‌السلطان در زمان صدارت قبل از مشروطه‌اش پاسخ نظام استبدادی و مطلقه حاکم بود به این مشکلات که کارگشا نبود. با کنار رفتن امین‌السلطان، نوبت به عین‌الدوله رسید. گزارشگر سفارت فخمیه در این خصوص راست نوشته بود که:

ابتدا وی [عین‌الدوله] به اصلاح مالیه کوشید تا به واسطه مرتب شدن آن شاید مملکت از آن به بعد محتاج به استقراض نشود و از مساعدت مالیهٔ خارجه نجاتی یابد. ولی همین که اقتدار یافت و در دولت نفوذ پیدا نمود معلوم شد که قصدش نه چنین بوده بلکه غرضش اندوختن مال و مقصود عمده‌اش پرکردن کیسه خود بوده است. نصیحتگوی بزرگ [امیربهدار] شاه را با خویش متحد نمود که آنچه غارت کنند بالسویه مابین خود تقسیم نمایند. حکومتها متاع خرید و فروش گردید. محتکرین غله و گندم را احتکار نموده به قیمت‌های گزاف می‌فروختند. اثاث سلطنتی و اسباب دولتی یا به سرقت برده می‌شد و یا محض اینکه سودکی به دو متحد مذکور عاید

۶. کتاب آبی، جلد اول، ص ۲۱.

۷. کتاب آبی، جلد اول ص ۴۲.

شود به رایگان فروش می‌رفت. متمولین به طهران احضار و از هر یک مبلغ کثیری وجه نقد به زور و جبر می‌گرفتند. ظلم به انواع مختلف شیوع تامه یافت. هیچ کس صاحب اموال خود نبود و از جان خویش اطمینان نداشت. تصرف اموال مردم و ریختن خون ایشان بسته بود به رحم اولیای امور.^۸

مدتها قبل از مشروطه و «خرابکاری افراطیون و انجمنها» نه فقط جامعه گرفتار یک بحران سیاسی بود بلکه حتی از آن بدتر بحران مالی به جایی رسید که دولت پولی در بساط نداشت تا حقوق سربازان و ارتشیان را بپردازد و در عمل به آنها اجازه غارت و خودسری داد. مشیرالدوله، اولین نخست وزیر حکومت نوپا در نامه‌ای که به تاریخ ۲۳ رجب ۱۳۲۴ به اتابک که در آن موقع در اروپا بود، نوشت:

صاحبان حقوق پارساله سه کرور و کسری حقوق عقب مانده خود را مطالبه می‌نمایند. امسال تا حال که قریب شش ماه از سال گذشته دیناری نگرفته‌اند. کسری بودجه امسال پنج کرور چیزی کم است.^۹

«اجزاء» وزارت امور خارجه «متجاوز از هیجده ماه بود» که مواجب و حقوق اداری نگرفته بودند.^{۱۰} از آن گذشته، «سربازها در اخذ حقوق بنای فشار را گذاشتند و نیز پلیسهای طهران برای مطالبه مواجب پس افتاده یکساله خویش اجتماعات و سختگیری می‌نمودند». در گزارش دیگری می‌خوانیم که پلیسهای تهران به واسطه دریافت نداشتن مواجب به «تکالیف مرجوعه خود عمل ننموده و همگی در خیال ترک خدمت و شروع به افساد می‌باشند»^{۱۱} همین روایات در صفحات صوراسرافیل هم آمده است. از سویی این وضعیت مالی حاکم است و از سوی دیگر حکومت هم قرار است «مشروطه» باشد ولی «شاه هر مقدار پولی که خواسته باشد شخصاً حواله می‌دهد بدون اینکه تعیین نماید برای چه مقصودی به مصرف خواهد رسید»^{۱۲} در یک مورد، ولی، آدمیت «مقصود» را ذکر می‌کند، فراخواندن سواران آذربایجان (ابواب جمعی امیربهدار)، ولی این داستان دلکش را می‌گوید که وزیر مالیه از ترس مجلس حواله را نپرداخت و از «ترس شاه سخنی از آن در مجلس به زبان نیاورد» (ص ۲۲۰). ممکن است در این مورد، وزیر مالیه مشروطه [ناصرالملک] از ترس مجلس حواله را نپرداخته باشد ولی این نکته را هم در گزارش وزیر مختار انگلیس می‌خوانیم که «جانشین او به کلی نادان و نظر عمده‌اش این است که

۸. کتاب آبی. جلد اول، ص ۴ - ۵.

۹. ابراهیم صفایی. اسناد سیاسی. ص ۳۳۵.

۱۰. کتاب آبی. جلد اول، ص ۵۱.

۱۱. همان، ص ۴۹ - ۵۲.

۱۲. کتاب آبی. جلد اول، ص ۶۰.

آن قوه را ندارد مثل ناصرالملک از دادن مالیه مملکت در مقابل حوالجات شاه امتناع ورزد.^{۱۳} البته در گزارش دیگری می‌خوانیم که وزرا به نظام‌السلطنه بی‌اعتماد شده‌اند چون: مدلل شده است که شاه را اجازه داده از خزانه پول دریافت دارد.^{۱۴}

به هر تقدیر، این را البته می‌دانیم که مخارج بسیاری از اغتشاشات به واسطه شاه تأمین می‌شده است و از آن گذشته شماری دیگر از عملجات استبدادی از طریق شاه «پول گزاف» دریافت می‌دارند.^{۱۵} کار به جایی رسید که مارلینگ در گزارشی باتوجه به وضع ناهنجار مالی کشور و بحرانی که به آن اشاره کردیم این سؤال بجا را مطرح کرد که: «پولی که شاه صرف اجرای دسایس خویش می‌نماید معلوم نیست از چه محلی به چنگ می‌آورد؟»^{۱۶}

بعید نمی‌دانیم که پاسخ پرسش وزیر مختار به مقدار زیادی به عملکرد وزیر جدید مالیه وابسته باشد. بعید هم نیست که پاسخ وزیر مختار با بی‌اعتمادی وزرا به نخست وزیر مشروطه هم بی‌ارتباط نباشد! باوجود این، آدمیت این همه بد و بیراه نثار کسانی می‌کند که در آن موقعیت بر مبنای شواهدی از این قبیل، نگران «توطئه» «افراطیون» سخن می‌گویند.

پیش از آنکه برسیم به اغتشاش‌آفرینیهای حکومت «مشروطه»، چنان که پیشتر گفتیم، آدمیت چون برای مردم عادی در نگرش خویش جایی و منزلتی قایل نیست، در نتیجه، بی‌تعارف، آنها را نمی‌بیند و به همین دلیل به شکوه‌ها و انتقادات آنها کاری ندارد. و به همین دلیل چاره‌ای ندارد جز اینکه در هر چیز نقشی از توطئه ببیند که به دست «افراطیون» برضد «مجلس ملی» و «حکومت پارلمانی» در حال اجراست. ولی واقعیت داستان چیست؟ برای نشان دادن سستی نگرش یکسویه و جانبدارانه آدمیت (که خواهد آمد) مجبوریم در شماری از این منابع کمی تأمل کنیم. به غیر از صوراسرافیل و روح‌القدس که مورد بی‌مهری آدمیت قرار گرفته‌اند، دو منبع دیگر، اسناد وزارت امور خارجه انگلیس و کتاب پرارزش مهدی شریف کاشانی، که مورد استفاده نگارنده بوده، در کل مورد تأیید آدمیت هم قرار گرفته‌اند. پیش از آن، اما، باید درباره «انجمنها» کمی توضیح داد.

آدمیت از درشتگویی و پرده‌داری «افراطیون و انجمنها» سخن می‌گوید ولی درشتگویی و پرده‌داری مجلس‌نشینان و «انجمنهای»، به اصطلاح، هوادار مجلس را نمی‌بیند. اگرچه این را هم می‌داند که «انجمنهایی» هم بوده‌اند که «با دستگاه استبدادی و

۱۴. کتاب آبی. جلد اول ص ۱۵۴.

۱۶. همان، ص ۱۳۴.

۱۳. کتاب آبی. جلد اول، ص ۸۴.

۱۵. کتاب آبی. جلد اول، ص ۶۵ - ۷۰.

ارتجاعی» پیوند خورده بودند (ص ۱۳۴) ولی در سرتاسر کتاب اشاره‌ای به فعالیت‌های این انجمنها نیست و تنها روی وابستگیان به «افراطیون» تمرکز می‌کند. برای نمونه می‌نویسد: «در تأسیس آن انجمنهای نامتجانس طبعاً انگیزه‌های گوناگون در کار بود: نفع گروهی و صنفی و طبقاتی، اعتقاد و شور مشروطه‌خواهی، قدرت‌طلبی عناصر بی‌ریشه تازه به دوران رسیده، و هم‌رنگ جماعت شدن به اقتضای زمانه که از خلق و خوی ملی ما آب می‌خورد» (ص ۱۳۴) ولی نمی‌گوید که: «اقدامات ناصحیح انجمنهایی که مستبدین و اعلیحضرت به اسم مشروطیت منعقد گردیده، هرزگیها می‌کنند».^{۱۷} در جای دیگر، شریف کاشانی می‌نویسد: «انجمنهایی که به تحریک شاه باز کرده‌اند، سخت‌گویی به شاه می‌کنند به جهت اشتعال آتش فتنه».^{۱۸}

خطای عمده آدمیت این است که بین این انجمنها تفاوتی قائل نمی‌شود و همه را با یک چوب می‌راند به همین دلیل تصویر مغشوشی به دست می‌دهد که کارساز و مفید نیست. بعید نمی‌دانیم که حداقل شماری از موضعگیری‌های تند و تیز مجلس بر ضد انجمنهای وابسته به شاه بوده باشد، و این حدسی است که با عدم قاطعیت مجلس در برخورد با «انجمنها»، یعنی یکی از معماهای طرح شده از سوی آدمیت، همخوانی دارد. دلیلش، به اعتقاد من، فعالیت وکلای طرفدار شاه در مجلس است و این ما را با واقعیتی آشنا می‌سازد که مثل بسیاری از واقعیت‌های دیگر در نتیجه «فراموشکاری» آدمیت در کتاب او حضوری ندارد. با قاطعیت باید گفت آدمیت از فعالیت وکلای طرفدار شاه در مجلس سخنی نمی‌گوید چون اگر بگوید ذهنیت ساده‌اندیش و یک‌سالار او درباره جنبش مشروطه در هم خواهد ریخت، ولی اسناد وزارت امور خارجه انگلیس و نوشته سودمند شریف کاشانی در این باره روشن و واضح‌اند و ابهامی ندارند. شریف کاشانی از «وکلائی منافق» حرف می‌زند، وکلایی که در کنار «امیربهادر و بعضی اشرا» شاه را به ضدیت با او ایستادگی در برابر مجلس تشویق می‌کردند. هم او در جای دیگر می‌نویسد: «وکلائی که هواخواهان شاه بوده‌اند حالا در مجلس با سایرین ضدیت می‌نمایند، همه روزه در کشمکش هستند، راپرت به باغشاه می‌دهند».^{۱۹}

در موارد مکرر، شریف کاشانی از همدستی بعضی از وکلا با شاه سخن می‌گوید. هنوز چیزی از تشکیل مجلس نگذشته بود که: بعضی مستبدین هم در لباس مشروطه‌خواهی، بدحرفیها و فحشها به شاه می‌زنند. میانه وکلا هم نفاق افتاد؛ هر یک بر ضد یکدیگر رفتار می‌کنند.^{۲۰}

حتی چند روز قبل از بمباران مجلس، در نامه‌ای به بهبهانی، باز از «نفاق بین وکلا و

۱۷. محمد مهدی شریف کاشانی. *واقعیات اتفاقیه در روزگار*. جلد اول، ص ۱۷۶.

۱۸. همان، ص ۱۸۲. ۱۹. همان، ص ۱۸۲. ۲۰. همان، ص ۱۲۵.

شرارت درباریان» سخن گفته و هشدار می‌دهد: آنچه مطلع شده‌ام: اعلیحضرت مهبای زد و خورد با مجلس شده است و جهت عمده نفاق بعضی وکلا است که محرمانه ملاقات می‌نمایند و دستورالعمل می‌دهند.^{۲۱}

به موقع می‌رسیم به داستان دو کودتای بر ضد مجلس: کودتای اول که شکست خورد و کودتای دوم که «استبداد صغیر» را برقرار کرد، و وجوه افتراق روایت آدمیت را از آن دو حادثه با روایت کسانی که از نزدیک دستی بر آتش داشتند خواهیم دید. ولی عجلتاً ببینیم که اسناد وزارت امور خارجه انگلیس درباره «مشروطه پارلمانی» ما چه می‌گویند. راپس در گزارشی به ادوارد گری در تاریخ ۷ جمادی‌الثانی ۱۳۲۵ که از تهران ارسال شد نوشت: «دشمن عمده مجلس اعضای خود آن است. انتظامات کلیه و اقتدار و اعمال عمومی و نیز قوه نفس کشیدن به هیچ وجه وجود ندارد.»^{۲۲}

مارلینک نیز سه ماه بعد در گزارشی مشابه، اما با وضوح بیشتر نوشت:

مانع دیگری که در راه تجدد موجود است ترکیب خود مجلس می‌باشد، زیرا اقلیت مختصری از اعضای آن فقط اطلاع مقدماتی از وظایف پارلمانی دارند و بقیه آن نمی‌تواند کتاب قانون مدون منظمی را هم فهم و ادراک نماید... و شاید عمل قانونگذاری را که تصور نمی‌کنند هیچ وقت به موقع اجراء گذارده شود فقط اتلاف و گذرانیدن وقت می‌دانند... جمعی هم مقام وکالت را فقط وسیله پیشرفت مقاصد و تحصیل منافع شخصی می‌دانند.^{۲۳}

هم او در گزارش دیگری، اندکی پیش از بمباران نوشت: «نفوذ و اعتبار مجلس به واسطه عدم لیاقت خود و همچنین به واسطه بعضی اقدامات غیر مصلحت‌آمیز رئیس [احتمالاً السلطنه] برای تسهیل امورات اتصالاً رو به اضمحلال است.»^{۲۴} و در تأیید نظر شریف کاشانی مبنی بر همدستی شماری از وکلا با شاه، چند روز پس از بمباران مجلس، مارلینک به نقل از علاء‌السلطنه به ادوارد گری گزارش کرد که: «هیئت مرکب از ۱۸ وکیل و عده‌ای از تجار خدمت شاه مشرف شده و اظهار رضایت از اقوال و اطمینانات شاه نمودند.»^{۲۵}

و سپس برسیم به روایت آدمیت از نقش انجمنها در طول دو کودتایی که شاه مستبد قاجار بر ضد مجلس تدارک دید. نظر آدمیت این است که برای مقابله با کودتای اول: به گواهی ناظران واقع انجمنها در حساس‌ترین لحظات تعیین‌کننده ابدأ حضور نداشتند. در بحران کودتای دوم نیز، به استثنای انجمنهای انگشت‌شماری که دلاورانه عمل کردند،

۲۲. کتاب آبی. جلد اول، ص ۷۱.

۲۱. همان، ص ۱۸۵.

۲۵. همان، ص ۲۰۱.

۲۴. همان، ص ۱۷۶.

۲۳. همان، ص ۹۲.

خیل انجمنها کردار شایسته‌ای نداشتند و از میدان کارزار غیب شدند. (ص ۱۳۷).

پیش از واریسی این نظر، بد نیست اشاره کنم که کمی پیشتر، انجمنها در صحن مجلس متحصن شده و از مجلس خواستند که باتوجه به ناامنی حاکم بر تهران، حفظ و حراست شهر به آنها محول شود و در همین راستا، انجمنها آماده‌اند برای حفظ مشروطیت قشون ملی داوطلب ترتیب بدهند و، بالاخره، وظیفه گرفتن پول از دولتمردانی که «مقرر بود» بدهند ولی نداده‌اند نیز به آنها واگذار شود. با این حال آدمیت این طرح را «سبکسرانه» می‌خواند (ص ۲۰۹). استدلال آدمیت در سبکسرانه خواندن این طرح به راستی مضحک است. می‌نویسد: «اگر کار بر مدار انقلاب می‌گشت» آن پیشنهادها ریاپیش سیاسی داشت، اما در اوضاعی که بود، یعنی «تازه متمم قانون اساسی به صحنه رسیده بود، و شاه در مجلس همراهی خود را با آیین مشروطگی اعلام داشته بود» و دولت مسئول هم بر سر کار بود، آن طرح سبکسرانه‌ای بود که امنیت شهر به «سرکردگان ماجراجوی چند انجمن نامسئول سپرده شود» (ص ۹ - ۲۰۸). اگر کسی نداند بر او شاید عیب و ایرادی نباشد ولی سخن گفتن از همراهی شاه با مشروطه و بر سر کار بودن «دولت مسئول» به واقع از آن حرف‌هاست. مگر بار اولی بود که شاه مستبد قاجار با «آیین مشروطگی» همراهی می‌کرد؟ جز این است آیا که در طول به مجلس مگر شاه مستبد قاجار مدعی نشد که «من هرگز مخالفی با پارلمان ندارم»^{۲۶}؟ مگر چرچیل در ۲۷ شوال ۱۳۲۵ درباره همراهی شاه که با قید قسم به قرآن همراه بود به درستی نوشت: «این نمایش اصلاح و آشتی موقتاً رنجش و نقاری را که مابین شاه و مجلس موجود بود تخفیف داد ولی به زودی از طرف کارگزاران شاه عملیات منافقت‌آمیزی تجدید یافت که بدان واسطه مردم به خشم و هیجان آمدند».^{۲۷}

و اما پاسخ مجلس به این پیشنهادها، درباره پیشنهاد اول «اطمینان دارد که حکومت رأساً اقدام خواهد کرد»، که پاسخی سراسر است و صادقانه نبود. خود مجلس‌نشینان هم می‌دانستند که حکومت از عهده چنین کاری بر نمی‌آید. «بدگمانی» شاه مستبد قاجار نیز نمی‌تواند معیار قضاوت درباره این طرحها باشد. مستبدین در همه طول و عرض تاریخ و جغرافیا حتی به سایه خویش نیز بدگمان‌اند و در هر چیز و همه چیز نقش «توطئه» می‌بینند. و اما درباره پیشنهاد سوم، آدمیت یک بار دیگر همان اتهام مکرر خود را به روایت «گزارشهای شهودی» تکرار می‌کند که انجمنها دروغ می‌گفتند و لابد نمی‌خواستند «توطئه» کنند چون «در حساس‌ترین دقایق آن بحران سیاسی هیچ آثار حیات از انجمنها دیده نشد» (ص ۲۱۳).

آدمیت در واریسی این بحران سیاسی «اسناد دیپلماتیک» را «بگانه منبع معتبر»

۲۶. همان، ص ۱۲۳ - ۱۲۴. ۲۷. همان، ص ۱۳۰.

می‌داند ولی معلوم نیست که به چه دلیلی این اسناد را ندیده است؟ مارلینگ در تلگراف ۱۰ ذیقعه ۱۳۲۵ نوشت که در زمان دستگیری ناصرالملک «انجمنها که قوه حقیقی مجلس بر آنها اتکاء یافته بود مجهول ماندند»، ولی در همین تلگراف، این را هم نوشته است که «امروز صبح انجمنها با اسلحه اطراف مجلس گرد آمدند»^{۲۸} در تلگراف ۱۱ ذیقعه از اجتماع «اشرار مسلح» در میدان توپخانه سخن گفت ولی افزود «انجمنها با اسلحه در اطراف عمارت مجلس مجدداً اجتماع نموده‌اند»^{۲۹} در تلگراف ۱۲ ذیقعه که از قتل و غارت عملجات استبداد سخن می‌گوید این را نیز نوشته است که «انجمنها هنوز مجلس را حفظ و حراست می‌نمایند»^{۳۰} در گزارش دیگری که از وقایع ماه ذیقعه به ادوارد گری فرستاد متذکر شد «مظفریتی که نصیب مجلس شد یعنی شکست کودتای اول| بیشتر به واسطه انجمنها بود که با قوت اسلحه از آن حمایت نمودند»^{۳۱}

این اسناد به کنار، شریف کاشانی که ناظر واقع بود، نوشت که «بعد از این واقعه اکتش آن جوان در میدان توپخانه| انجمنها و نطاقین و مردم متفرقه همه به هیجان آمده به مجلس تشکی کردند که: «این چه بازی است!»^{۳۲} آدمیت نه فقط همه این شواهد را نادیده می‌گیرد بلکه از «روحیه باختن شاه و اطرافیان» سخن می‌گوید، چون برای آنها «درگیری با نیروی مسلح مخالف خطر بسیار جدی به همراه داشت» (ص ۲۲۵)، تأکید از نگارنده است). با این وصف یک بار دیگر «گزارش رسمی» را به رخ می‌کشد که از انجمنها هیچ «آثار حیات» مشاهده نشد ولی به این سؤال بسیار ساده جواب نمی‌دهد که بنابه روایت مورد قبول خود او «دو هزار و هفتصد تن مسلح» (ص ۲۲۶) از کجا آمده بودند؟ چرا این پرسش مهم است؟ در گزارش رسمی می‌خوانیم که ناصرالملک در جلسه مخفی مجلس در پاسخ به سؤال یکی از وکلا گفت که: «یک قوه‌ای در پرده بر ضد مجلس کوشش می‌نماید»^{۳۳} و این اطلاعات اضافی را آدمیت به نقل از او می‌آورد که: «دولت برای مقابل با نقشه کودتا قوای مجهزی در اختیار ندارد، اقدام به وسیله قشون داوطلب هم بسیار خطرناک است» (ص ۲۱۷) و تا آنجا که می‌دانیم مجلس نیز قوای مجهزی نداشت. پس، به سؤال قبلی بازگردیم: با وجود غیبت انجمنها که ادعای آدمیت است، این همه آدم مسلح از کجا آمده بودند؟ پاسخ به این سؤال برخلاف آنچه به نظر می‌رسد ساده است. آقای آدمیت اسناد را دستچین می‌کند و برای درست درآمدن این داستان سراپا اغتشاشی که از مشروطه می‌گوید لازم است که «انجمنها» غایب باشند.

۲۸. همان، ص ۱۱۷. ۲۹. همان، ص ۱۱۸. ۳۰. همان، ص ۱۱۹.

۳۱. همان، ص ۱۳۶.

۳۲. محمد مهدی شریف کاشانی. واقعات اتفاقیه در روزگار. جلد اول، ص ۱۴۷.

۳۳. کتاب آبی. جلد اول، ص ۱۳۱.

بگذارید از «گزارشهای شهودی» باز هم شواهدی ارائه کنیم تا ابعاد کژگفتاری آدمیت روشن شود. گزارش مارلینگ (۲۵ ذیقعه ۱۳۲۵) درباره کودتای اول اطلاعات جالبی دارد. آقای آدمیت هم به همین گزارش اشاره دارد ولی چگونگی اش را خواهیم دید. مارلینگ نوشت در ابتدای امر «از انجمنهای سیاسی که یگانه پشتیبان مجلس بودند اظهار احساساتی نشد». آدمیت بیش از یک بار همین عبارت را تکرار می‌کند. ولی خواننده را به دو نکته باید توجه بدهیم. نکته مهم‌تر اینکه، این گزارش به همین جا ختم نمی‌شود و خواهیم دید. نکته دوم که عمدتاً بر حدس و گمان استوار است این است که آدمیت این احتمال قوی را در نظر نمی‌گیرد که ممکن است در نتیجه اعتماد نامعقول مجلس به سوگند شاه، «انجمنها» غافلگیر شده باشند. آدمیت البته به بحثهای شبه‌روانکانه‌اش ادامه می‌دهد. با وجود این، در همین گزارش می‌خوانیم که «صبح دیگر که مجلس به طور معمول انعقاد یافت اسباب حیرت عامه گردید و انجمنهای سیاسی را موقعی به دست آمده، مجدداً قوت قلب و تجری حاصل نمودند». در ظرف آن روز «جمعیت کثیری» از مردم به بهارستان روی آوردند و از آن مهمتر «اعضای مسلح انجمنها رفته‌رفته بر فراز بامهای مجلس و مسجد برآمده و سایر نقاط سرکوب را به حیطه تصرف درآوردند». تا آخر روز دوم، «سه هزار تفنگچی» برای دفاع از مجلس حاضر گردیدند. شاه اگرچه مثل همیشه ادعای همراهی می‌کرد ولی به آزادی وزرای بازداشت شده رضایت نداد. از سویی جلسه مجلس ادامه یافت و از طرف دیگر «جمعیت اطراف مجلس رو به ازدیاد نهاد» و عدهٔ مردمان مسلح «به شش الی هفت هزار بالغ گردید». ^{۳۴}

گمان می‌کنم علت واهمه شاه از درگیری نظامی هم روشن شده باشد. و اما برگردیم به داستان آدمیت. اگرچه در یک جا مردم را «تجسم ابتدال و معیارهای ابتدایی و شور و هیجان غیرعقلانی» می‌خواند (ص ۲۱۲). ولی چند صفحه بعد می‌نویسد، «از نیمروز دهم ذیقعه، مردم پیرامون مجلس گرد آمده، رفته‌رفته انبوه جمعیت افزایش یافت. رقم آن را در اوج تظاهرات پنج شش هزار تن (و به گفتهٔ امام جمعهٔ خونی در مجلس تا ده هزار) برآورد کرده‌اند. سخنوران کلاهی و معمم سخنرانیهای پرشور نمودند» (ص ۲۲۹). و باز چند صفحه بعد انگار این آدمیت نبود که نوشت «هیچ لازم نیست از تودهٔ عوام تصویری شاعرانه و رمانتیک بیافرینیم» (ص ۲۱۲) ولی اکنون می‌خوانیم: «در کودتای ذیقعه، آمادگی و جوش و خروش مردم در دفاع از مجلس و مشروطگی خیره‌کننده بود، مشارکت رده‌های اجتماعی در آن حرکت حکایت از دلپستگی عمومی به آرمانهای آزادی و حکومت مشروطه دارد» (ص ۲۳۷).

خواننده بیچاره حق دارد که میان این نظریات متناقض گیج و منگ شود، ولی از

آنجایی که مرغ آقای آدمیت در هر موقعیتی تنها یک پا دارد، این نکته را اضافه می‌کند که «افسران جوانی» که مسئولیت دفاع از مجلس را به گردن گرفتند «اغلب به رده اعیان تعلق داشتند و آن تفنگداران بر روی هم از طبقه متوسط و اهل کسب و کار بودند» (ص ۲۳۸). نقل موضوعات دیگر مطرح شده در این کتاب را به فرصت دیگری موکول می‌کنیم.

دکتر احمد سیف

نقدی بر «گفتگو با تاریخ»

کیانوری و ساده‌انگاری در تحلیل تاریخ

نورالدین کیانوری. گفتگو با تاریخ.

تهران، نگره، ۱۳۷۶، ۶۲۰ ص

تحقیق و تتبع درباره تاریخ معاصر ایران، به‌رغم صرف هزینه‌های کلان هنوز در جامعه ما مراحل جنینی خود را طی می‌کند. علت در دو نکته نهفته است: نخست اینکه محافل دانشگاهی به دلیل فقدان بضاعت علمی به بهانه اینکه منابع و اسناد این دوران در دسترس نیست، تعلقات سرکش دانشجویان را به مباحث دیگر سوق می‌دهند و عملاً از پرداختن به مقولاتی که به اندکی «خطر کردن» نیاز دارد طفره می‌روند. در پاسخ این دسته باید خاطرنشان کرد که آیا به اسناد مثلاً دوره صفویه به صورت صددرصد دسترسی وجود دارد و آیا مورخان ما تاکنون از منابع و اسناد آرشیو کشورهای ایتالیا و روسیه بهره‌جسته‌اند؟ مسلماً جواب منفی است. از دیگر سو باید پرسید از زمان تأسیس رشته تاریخ در مراکز عالی آموزشی و پژوهشی ایران تا زمان حال کدام یک از مورخان ما اثری درباره مثلاً تاریخ سلجوقیان نوشته‌اند که از هر حیث جامع و مانع باشد؟ مگر نه این است که هنوز منابع درسی دانشگاههای ما آثار لمبتون، باسورث، ریچارد فرای و امثالهم است؟ بنابراین مشکل، مسئله فقدان منابع نیست، عمده‌ترین گرهگاه رشته تاریخ، مسئله فقدان «اندیشه تاریخی» است، همین مقوله این رشته شریف و ارزشمند را به زائده‌ای از رشته‌های تحصیلی دانشگاهی مبدل کرده است.

دومین علت عقب‌ماندگی تحقیق درباره تاریخ معاصر ایران، فقدان سیاستگذاری از طرف دستگاههای ذی‌ربط است، به گونه‌ای که حریفان با بضاعت مزجات علمی و